

ادامهء رسوایی توطئه ها و توطئه گران در «بازی شیطانی»

اصل و فرع در «دیدگاه شرعی وطن» حامد کرزی!

سخن از «بازی شیطانی» است؛ ولی در کجا و با کی؟ خیلی ساده؛ کسانی خواهند گفت؛ چون مطلب به زبان فارسی دری است؛ حتماً مخاطب افغانستانی ها و (به درجه دوم) ایرانی ها و بخش های پراکنده این دو؛ به اقصا نقاط عالم میباشد.

با اینکه این مفهوم به مراتب وسیعتر است و درست 1400 ملیون «مسلمان» دنیا؛ پر ها و پرزه های همین بازی اند؛ معهداً عجالتاً صرف افغان ها و افغانستانی ها را مد نظر داریم؛ بنی آدم های ژنتیکی که اغلب به لحاظ فرهنگی؛ در قرون اولیه؛ زیست و معاشرت و مهتر از همه تفکر و خرد و منطق دارند. توجه کنید: حامد کرزی گویا رئیس جمهور کشور است؛ پس وی زعیم و رهبر و پیشوا و - به لفظ قلم شرعی- امام افغانستان حساب میشود. جناب با دفاع از فیصله به اصطلاح "شورای علما" که مرد را اصل و زن را فرع اعلام میدارد؛ میگوید: «این یک دیدگاه شرعی وطن ماست وما تمام مسلمانها و افغانستان به آن پابند استیم»

خوب؛ دقت کنید: دیدگاه شرعی وطن ما! لذا وطن ما تافته جدا بافته از جهان هست که هست؛ تافته جدا بافته از عالم اسلام هم است و از خود و منحصر به خود «دیدگاه شرعی» دارد. موضوع هنوز جالب تر میشود؛ هرگاه در نظر گیریم که این «وطن» چیست و دارای کدام حدود و ثغور است. واقعیت آفتابی است که جز یک تعداد محدود - شاید صفر اعشاریه یک فیصد- از تحصیلکرده ها و کتاب خوانده های افغانستان؛ فقط ولایت و حتی ولسوالی و دهکدهء خویش را «وطن» میدانند و «وطن» میخوانند. نه تنها در کابل و مراکز ولایات بلکه در بخش های کوچکتر؛ وقتی افراد با هم ملاقات تعارفی کنند؛ یکی از پرسش های درجه اول از همدیگر شان اینست که «کجاست وطن؟»

و جواب؛ چیز هایی مانند "کرز"، قندهار؛ امام صاحب، قندوز، شورتیپه، مزار، کرخ، هرات؛ چک، وردک و غیره میباشد.

این تنگنظری خاکی و محلی و منطوقی که در عین حال هویت خاندانی و قبیلوی و قومی را اعلام میدارد؛ به حدی فراگیر و ریشه دار و متعصبانه و دارای عواقب مخرب برای تشکل احساس افغانستانی بودن و ملت افغان بودن تشخیص شد که سردار محمد داود پس از تأسیس جمهوریت؛ مبارزه با آن را از طریق منع نشر اسامی و تخلص های محلی- خاندانی - قبیلوی در مطبوعات و رادیوتلوویزیون؛ چون یک برنامه بزرگ ملی در پیش گرفت.

معهدا جان سختی این روحيات به حدی بود که خود آن؛ از جمله دلایل تکفیر داود خان و راه اندازی جهاد اخوانی - پاکستانی علیه او گردید .

چنانچه به مجرد سقوط حاکمیت آن مرحوم؛ همه چیز در تمام کشور از سر گرفته شد؛ منجمله نورمحمد تره کی که جبراً در اعلان فوتی مرحوم میر اکبر خیبر؛ «نورمحمد ترقی» شده بود؛ علی الرغم به مراتب زیبا و با معنا و با الهام بودن افاده «ترقی»؛ مجدداً در میدیا؛ تره کی گردید که از جمله به دلیل قرار گرفتن در رأس کشور؛ در 24 ساعت شاید ده ها هزار بار تکرار هم میشد. ولی نورمحمد تره کی؛ تنها نبود و قریب تمامی آنایکه نام ها و تخلص های اینچنانی داشتند؛ آنها را احیا و به ذرایع گوناگون اعلام و ابراز مؤکد نمودند تا مگر یاد کس رفته باشد! بنا بر این «وطن» جناب حامد کرزی؛ اگر نه منطقه «کرز» لابد قندهار و نهایتاً جنوبی است که تا حدودی به آنسوی خط دیورند نیز کشیده میشود. در نتیجه این «وطن»؛ به هیچوجه تمام افغانستان به شمول مناطق با فرهنگ های متفاوت تر شمال و مرکز و غرب نیست!

لذا این وطن؛ «وطن» طالبانی است و «دیدگاه شرعی» آن نیز «دیدگاه

طالبانی» میباشد.

به اطلاع کسانی که توهم میکنند؛ حامد کرزی درین اواخر یا از سه - چهار - پنج سال تمایلات طالبانی پیدا کرده است؛ میرسانم که بنده در همان سال نخست حکومت مؤقت ایشان با این تمایلات آشنا شده بودم؛ چنانکه به دنبال یک بیانیه خراب طالب خواهی شان که برای خیلی ها شوک آور بود؛ مقاله ای به عنوان «نه تنظیمی - نه طالبی فقط حکومت ملی!» را نوشتم که در نشریه «طلوع افغانستان» انتشار یافت. این هنوز زمان غیظ و غضب بوش و کاخ سفید نشینان و دیگر مؤتلفان جنگ ضد تروریسم و القاعده و طالب بود که طالبانیزم در جناب کرزی به غلیان آمد و سر ریزه کرد. خوب؛ بگذریم از اینکه جناب شان همراه آقای خلیلزاد و پارتینر های سعودی و پاکستانی و غربی اساساً در ایجاد فرانکشترین طالبان منجانب کنسرسیوم نفتی یونیکال نقش درشت ایفا کرده بوده اند!

بنده چنانیکه در مقاله پیشین صراحت بخشیدم تقریباً اغلب جوانان و مردم افغانستان اعم از جنوب و شمال و شرق و غرب دارای چنان فرهنگ و روحيات و باور های معیوب اند که تقلید و تعصب رکن اساسی آن میباشد؛ آنان بدون اینکه بدانند؛ چرا؟؛ برای خواندن و دانستن نه اینکه حرص و علاقه و حوصله ندارند؛ بلکه از تعلیم و تحصیل و خوانش و مطالعه شرم می کنند و از «دانستن»؛ حتی می ترسند. بنده به روانشناسی این مورد؛ قسماً ورود دارم ولی اینجا پرداختن به آن؛ بحث را به درازای غیر معقول میکشانند.

اما در مورد «دیدگاه شرعی وطن ما» یا همان شریعت طالبانی جناب حامد کرزی چندین اصل قابل دقت میباشد ولی این یکی؛ از همه تعیین کننده تر است:
- این باور و تصور؛ بازمانده آن دوران رشد عقلانی بشر است که هنوز چیزی به عنوان «منطق» ترویج و اصولمند و تدوین نشده بود.

چنانکه میدانیم نخستین متن قواعد منطق یا درست و نسبتاً درست اندیشیدن توسط متفکر و فیلسوف معروف یونانی ارسطو؛ تدوین گردید.

منطق ارسطو که در مقایسه با اصول و ضوابط علمی ی منطق در عصر امروز؛ حتی در حدودی «بی منطقی» شمرده میشود؛ نیز به این معنی نمیتوانست باشد که بلافاصله و حتی طی هزار و دو هزار سال بعد نیز همه قبایل و عشایر جهان به آن مجهز شدند و دیگر میتوانند مطابق منطق ارسطو اندیشه و تفکر نمایند.

یکی از سمبول های نافذ و توانا در اقلیم ما که بی منطقی های رایج در مردمان ماحول را به شکل طنز برملا ساخته است؛ ملا نصر الدین میباشد.

منجمله ملا نصرالدین در نزدیکی مردنش؛ وصیت کرد که در یک طرف مقبره اش دیواری محکم بر افرازند، در آن دروازه ای محکم بنشانند و با قفلی ستبر آنرا ببندند.

وقتی از وی پرسیده شد؛ دیوار و دروازه و قفل در یکطرف چه فایده دارد؛ در حالیکه سه طرف دیگر و سقف قبر باز باشد؟!

ملا جواب داد: کفن کشان این زمانه همانقدر عقل و منطق دارند که صرف یک جهت را دیده میتوانند یا با بسته دیدن یک جهت سایر جهات را نیز بسته می یابند! اینک؛ عملاً به ثبوت رسید که نه تنها ملا های دربار حامد کرزی بلکه خود او هم در حد کفن کشان مورد نظر ملانصرالدین قرار دارند.

حامد کرزی و ملا های دربارش وقتی زن و مرد میگویند و راجع به آنها از آسمان و ریسمان امر و نهی استخراج میکنند؛ فقط زنان و مردان کوچک و بازار و حتی بیگانه را می بینند و به حساب می آورند. توانایی منطقی و اسلوب اندیشیدنی ندارند که دریابند آن احکام به علت هموعی و اشتراکات دیگر بر خود شان و خانواده و گذشته گان و بزرگان و مراجع و منابع قدسی شان هم سرایت میکند و تعمیم می یابد!

توجه فرمائید:

زن فرع و مرد اصل است!

لذا حامد کرزی اصل و مادرش فرع است!

چون موجودیت یک پدیده به اصل منوط است؛ مانند درخت به کنده و ریشه؛ نه به فرع مانند برگ و شاخچه؛ لذا حامد کرزی؛ بدون مادرش موجودیت یافته است و موجودیت دارد!

این چنین:

میرویس جان کرزی اصل است و بی بی زینت کرزی فرع؛ میرویس جان بدون

زینت کرزی موجودیت یافته است و موجودیت دارد!

ملا قیام الدین کشف اصل است و مادرش فرع!

تمام ملا های شورای علمای درباری اصل استند و مادر هایشان فرع!

تمام مردسالاران زن ستیز اصل استند و مادر هایشان فرع!
 تمام پیر ها و پیامبران اصل استند و مادر هایشان فرع!
 یعنی همه خود تکثیر و خود پیدا بوده اند و مادر هایشان چون برگ و شاخه و
 چه بسا چون موی و ناخن بعد ها از ایشان رونیده است و بود و نبود ایشان معنایی
 ندارد و نداشته است!

در یک کلمه؛ این زن نیست که مرد را می زاید و بزرگ میکند بلکه مرد؛ خودش
 خود را پیدا و توانا و آقا میسازد!

بنده؛ این را که چنین بلاهتی در قرآن؛ کتاب مقدس مسلمانان هست یا نیست و
 اگر هست چرا هست؛ به توفیق آفریدگاری بعد تر به بحث خواهم گرفت. ولی اینک بر
 میگردیم به مورد و مصداق بازی شیطانی!

خیلی ها شاید بدانند که آنچه استعمار خوانده میشود نه تنها از بین نرفته و خاتمه
 نیافته است بلکه حدت و شدت نیز پیدا کرده منتها در اشکال جدیدی ستر و اخفا
 گردیده است؛ یکی از عمده ترین اشکال همانا خزیدن در پوست اسلام و ایدئولوژی
 های ساخته شده از منافقت اسلامی و باور های افواهی و محلی و خرده فرهنگی
 است که به دلایل تاریخی توسط توده های محروم از سواد و دانش اسلامی به سان
 معتقدات اسلامی و عوض آنها پذیرفته شده است!

مجموعه روند هایی را که استعمار و امپریالیزم امریکا و انگلیس؛ برای پیشبرد
 اهداف استعماری توسط سازمانها و تشکیلات جاسوسی و استخباراتی و بالوسیله
 جواسیس و نوکران اجیر در سرزمین های اسلامی؛ طی دو قرن اخیر پیش برده است
 و به پیش می برد؛ اصطلاحاً «بازی شیطانی» (DEWIL,S GAME) می نامند و
 ژورنالیست معروف جهانی رابرت درایفوس؛ این روند ها را طی کتاب تحقیقی و
 مستند بزرگ، جذاب و شگفتی انگیز به رشتهء تحریر کشیده است.

از این کتاب کم بدیل که خواندنش برای هر فرد حقیقتاً مسلمان فرض و واجب
 دینی هم است؛ دو ترجمه به زبان فارسی دری وجود دارد که با دانلود آسان و رایگان
 از انترنیت به دست می آید:

پاکستان و ایدئولوژی پاکستان یکی از مهمترین واقعیت هایی است که توسط
 «بازی شیطانی» خلق گردیده و بالنوبه خود مهمترین ابزار پیشبرد بازی شیطانی
 مخصوصاً در گستره های افغانستان و هندوستان میباشد. تمام آنچه طی سی چهل
 سال اخیر؛ بر افغانستان گذشته است و میگذرد؛ ادامه همین بازی شیطانی عمدتاً از
 استقامت پاکستان است.

یک فاز بسیار بلند این بازی ساحرانه در وجود پدیدهء فرانکشتاینی طالبان (به
 تصریح خانم حنا ربانی وزیر خارجه پاکستان) بدعت گردیده که به واقع کشور های
 زیادی به شمول امریکا و انگلیس و عربستان سعودی در آن نقش و سهم آشکار و
 اعتراف شده داشته اند و دارند.

دیربست که شواهد فزاینده به ظهور میرسد؛ که ارگ کابل نیز عرصهء "بازی
 شیطانی" گردیده است؛ منتها بازی کننده گان در ارگ و زیرمجموعه های آن که
 اخیراً افشا شد برابر 5 وزارت خانه بودجه رسمی دارد و بر علاوه از امریکا گرفته تا

ایران به حساب های جداگانه در آن پول واریز میکنند، تا حدودی ناشیانه و با کم مهارتی عمل مینمایند. رویداد های اخیر در افغانستان و منطقه و بازی با کارت شورای نام نهاد "علما" درین پهنه خیلی خیلی گویایی دارد.

اعلامیه به اصطلاح شورای علما؛ متنی است که به وضوح توسط نویسندگان بیانیه های حامد کرزی تهیه گردیده و هیچگونه شباهت به ادبیات ملایی و "علمایی" ندارد.

دقت نمائید:

"متن کامل مصوبه شورای سرتاسری علمای افغانستان"

الحمد لله وحده والسلام على من لا نبى بعده!
جلسات نوبتی شورای سرتاسری علمای افغانستان از تاریخ (۸ الی ۱۱) برج حوت سال ۱۳۹۰ در مقر شوری دایر و روی موضوعات مهم و حیاتی کشور بحث و گفتگوی همه جانبه نموده با در نظر داشت شرایط و اوضاع جاری مواد ذیل را به اتفاق آراء به تصویب رسانیدند:

1. شوری جنایت نابخشودنی و عمل وحشیانه و ضد انسانی (توهین به قرآن عظیم الشان) و سایر کتب دینی را که توسط نیروهای امریکایی مستقر در پایگاه بگرام به عمل آمده، شدیداً تقبیح نموده و تأکید می کند که این عمل شیطنانی قطعاً با معذرت خواهی قابل بخشش نبوده، عاملین جنایت مذکور هر چه زودتر بطور علنی محاکمه و مجازات گردند و نیز امریکا و ناتو تضمین دهند تا در آینده کسی جرئت توهین به مقدسات مسلمین را کرده نتواند، البته شورای علمای افغانستان از تصمیم اخیریکه درین مورد در جلسه فوق العاده رهبران جهادی و سایر شخصیت های بزرگ کشور تحت ریاست جلالتماب رئیس جمهور افغانستان اتخاذ گردید، تأیید می نماید.
2. شورای علماء و مسئولین دولت اسلامی افغانستان بارها نسبت به وضعیت زندان های که توسط نیروهای خارجی اداره میشود ابراز نگرانی کرده و خواهان انتقال مسئولیت اداره این زندان ها و زندانیان به مسئولین مربوط افغانی و قطع عملیات شب هنگام، تلاشی و گرفتاری های خود سرانه افغانها توسط نیروهای خارجی گردیده اند، اما خارجی ها به این خواست برحق پاسخ مثبت نداده اند. شورای سرتاسری علماء توهین به قرآنکریم و کتب در زندان بگرام را ناشی از همین مدیریت غیرقانونی دانسته و جداً خواستار تعطیل زندان های خارجی و سپردن سرنوشت زندانیان به دولت اسلامی افغانستان می باشد، تا در آینده از تکرار حوادث مشابه و توهین به حیثیت اسلامی زندانیان افغان جلوگیری بعمل آید.
3. شوری سفر اخیر جناب رئیس دولت اسلامی افغانستان به کشور پاکستان و ملاقاتهای مثمر شان به رهبران سیاسی، نظامی و دینی آن کشور مثبت ارزیابی نموده و مواد واضح و صریح را که در اعلامیه هشت ماده ئی مقام ریاست جمهوری تذکر یافته، یک دست آورد بزرگ می داند، خصوصاً دعوت شان از رهبری طالبان غرض مذاکره مستقیم با حکومت افغانستان و خواهش از حکومت پاکستان که از تلاش های برای انجام مذاکرات مستقیم منحصراً جزء پروسه صلح حمایت و آن را تسهیل نماید که در جواب شان جناب یوسف رضا گیلانی صدراعظم جمهوری اسلامی پاکستان با صراحت کامل پشتیبانی خود را از مذاکرات صلح به رهبری دولت افغانستان اعلان و از سران طالبان، حزب اسلامی و تمام گروههای مخالف مصرانه تقاضا نمود که با روند مذاکرات صلح با حکومت افغانستان در یک پروسه افغانی بیبوندند، تا به مشکلات موجود نقطه پایان گذاشته شود.
4. شوری با اظهار خوشبینی از تحولات و انکشافات اخیر پروسه صلح یکبار دیگر از تمام مخالفین دولت میخواهد تا غرض تأمین صلح و ثبات دایمی در کشور و قطع خونریزی افغانها به دعوت ریاست جمهوری اسلامی افغانستان پاسخ مثبت داده به مذاکرات مستقیم با دولت اقدام نمایند.
5. شوری از اظهار آماده گی حزب اسلامی غرض مذاکرات صلح با دولت جمهوری اسلامی افغانستان که بعد از نشر اعلامیه مقام ریاست جمهوری و تقاضای صدراعظم پاکستان اعلان گردید، استقبال می نماید. هر قدم که در راه رسیدن به صلح و ثبات پایدار در افغانستان برداشته میشود، برای ملت ما یک نوید خوب بوده، آرزو می نماییم که سایر مخالفین دولت نیز درین راه گام بردارند، تا به فضل خداوند متعال به مشکلات این ملت داغ دیده نقطه پایان گذاشته شود.
5. دین مدس اسلام برخلاف سایر تمدنها و جوامع گذشته و موجود، زن را بعنوان زیربنای تربیتی جامعه به بسا حقوق مدنی و اجتماعی، کرامت و شرافت انسانی افتخار بخشیده است. زن در خلال قرون گذشته قبل از اسلام و در میان جوامع، ملل و بحبوحه تمدن های بشری از هر گونه حقوق انسانی و مدنی محروم بوده و همانند یک متاع افتیده با وی معامله می گردید و حتی زنده

به گور می شد، ولی با ظهور آفتاب جهانتاب دین مقدس اسلام حقوق زیاد مطابق فطرت به زنان داده شد، همانند:

- الف- حق ملکیت، تصرف و داد و ستد
 ب- حق میراث، مطابق احکام شریعت مقدس اسلام
 ج- حق مهر، که حق اختصاصی زن بوده هیچ کس دیگر بدون رضایت وی حق تصرف و تصاحب آن را ندارد و آنچه بنام ولور، طویانه، شریبها و غیره از جانب بعضی ها گرفته میشود، اصل شرعی ندارد.
- د- حق انتخاب همسر به رضایت خودش مربوط بوده، زیرا ازدواج اجباری زن بالغه نا جایز می باشد. البته مشوره اولیاء و کفالت که از احکام دین است، رعایت میشود.
 ه- زن از نظر اسلام همانند مرد دارای کرامت و موجود حر و آزاد است، بناء دادن زن در بدل خون، عوض صلح و در بدل مهر زن دیگر شرعاً حرام و ناجایز میباشد.
 و- زن به میراث برده نمی شود. و نیز بسا حقوق دیگری که دین مبین اسلام برایش عنایت فرموده رعایت شود، ولی زن مسلمان با داشتن حقوق فراوان، دارای وجایب و مکلفیت های نیز می باشد، همانند:
- الف- پابندی به اوامر و نواهی شریعت مطهر اسلام در عقیده و عمل.
 ب- حفظ و رعایت کامل حجاب شرعی، که باعث حفظ آبرو و شخصیت زن می گردد.
 ج- دوری جستن از اختلاط با مردان بیگانه در عرصه های مختلف اجتماعی، مانند تعلیم، تحصیل، بازار، دفاتر و سایر شئون زنده گی.
 د- در نظر گرفتن صراحت آیات (۱) و (۳۴) سوره النساء که مشعر است در خلقت بشر مرد اصل و زن فرع می باشد و نیز قوامیت از آن رجال است. لذا از استعمال الفاظ و اصطلاحات که با مفهوم آیات مبارکه در تضاد باشد جداً اجتناب شود.
 ه- ارج گذاشتن به مسئله تعدد زوجات، که به اساس حکم صریح قرآن ثابت می باشد.
 و- اجتناب از سفر بدون محرم شرعی.
 ز- التزام به حکم شریعت غرای محمدی (صلی الله علیه وسلم) در مورد طلاق قابل تذکر است که اذیت، آزار رسانی، ضرب و شتم زنان بدون معاذیر شرعی به حکم صریح قرآن عظیم الشان ممنوع است و هر نوع تجاوز ناحق که از جانب اشخاص بالای زنان صورت می گیرد، شورای سرتاسری علمای افغانستان از ارگانهای عدلی و قضائی کشور تقاضا بعمل می آورد تا مرتکبین همچو اعمال ناجایز را مطابق حکم شریعت غرای محمدی (ص) و قوانین نافذ کشور مجازات نمایند.
- در کتب فقه اسلامی در مورد حقوق و وجائب زن تفصیلات زیادی وجود دارد که در وقت ضرورت به آن مراجعه خواهد شد."

البته اینکه گفتم ؛ «بازی شیطانی» که توسط ارگ پیش برده میشود؛ تا حدودی ناشیانه و با بی مهارتی است؛ به تناسب فهم و فراست عامه مردم و حتی اغلب جوانان و سیاسیون کشور نبوده بلکه به تناسب گسترده آن در آن سوی مرزها میباشد. به هر حال ؛ درک و دریافت و واکنش های خیلی از روشنفکران و صاحب نظران ما درین موارد عالی و امیدوار کننده است.

بنده درین راستا یک تحلیل و هوشدار را از محترم سمیع الدین ایثار خیلی قرچ و توانمند یافتم . این متن در سایت وزین گفتمان به گونه پی دی ایف انتشار یافته بود ؛ لذا از جناب محترم استاد اسدالله الم گرداننده آن ویب سایت خواهش نمودم تا متن «وورد» آنرا در اختیار بنده قرار دادند که اینک با سپاسگذاری از ایشان؛ شما را به خوانش این عصاره خردمندی نسل ما جلب میدارم:

سمیع الدین ایثار

09-03-2012

فتوای شورای علما در مورد زنان

جامهء نخمایی بر معصومیت از دست رفته

ا لم تر الى الذين اوتوا نصيبا من الكتاب يشترون الضلالة و يريدون ان تضلوا السبيل (44 النساء)
ترجمه: آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (قرآن) به آنها داده شده بود، گمراهی می‌خرند، و می‌خواهند شما نیز گمراه شوید؟

فروشنندگان گمراهی

پس از اعتراضات خونینی که به دنبال توطئه شیطانی قرآن سوزی در پایگاه بگرام به وجود آمد، شورای سرتاسری علمای اسلامی افغانستان، در تداوم حادثه آفرینی برای ابقای قدرت شرکاش در دستگاه مافیایی حاکم بر افغانستان، و به منظور عشوه‌گری در برابر رقبای طالب اش، در همسویی با جنگ کثیف و اطلاعاتی‌ای که اربابان غربی شان جهت تباهی افغانستان به راه انداخته اند، دسته گل دیگری به آب داد، و با موذی‌گری تمام، حقوق انسانی زنان افغانستان را مورد سوال قرار داد.

اعلامیه شورای علمای اسلامی افغانستان دارای پنج فقره است. چهار ماده آن به موضعگیری کاسبکارانه نسبت به بی‌احترامی به قرآن مجید، حمایت از ترازو به زمین زندهای امتیاز طلبانهء دستگاه فاسد‌کرزی در بدل امضای پیمان همکاریهای دراز مدت با ایالات متحده امریکا، شادمانی از گرمی روابط کابل و اسلام آباد و کف زدن برای پیوستن بخش باقیمانده حزب اسلامی حکمتیار به جرگه تبهکاران حاکم اختصاص یافته است. ماده پنجم که از لحاظ قلمفرسایی برابر با هر چهار ماده دیگر است، با نیت سلب اندک حقوق انسانی زنان کشور نگارش یافته است که قانون اساسی افغانستان رسماً بدان اعتراف نموده است.

ساختار موضوعی این متن، یک بسته تمام عیار تبلیغاتی را به نمایش می‌گذارد که به امید باج‌گیری در بده بستانهای جاری سیاسی به بیع و شرا گذاشته می‌شود.

تکانه‌دهنده‌ترین بخش این سیاهه، تفسیرهای مغرضانه از آیات متبرک قرآن است که به زنان با غیرت و زحمتکش افغانستان «دوری جستن از اختلاط با مردان بیگانه در عرصه‌های مختلف اجتماعی، مانند تعلیم، تحصیل، بازار، دفاتر و سایر شئون زندگی» را به مثابه مکلفیت دینی تلقین می‌نماید. شورای علما، با «فرع» خواندن زن در «خلقت بشر»، می‌خواهد از نگاه روانی نیز مقهورش گرداند.

بیسوادی سلفی‌گرای نویسندگان اعلامیه، ناگزیر به حکمت ابدی قرآن، که قادر است همه تحولات درنگ‌ناپذیر اجتماعات را پوشش دهد، پی نمی‌برد. در نتیجه

برداشت‌های مندرس خود‌شان را از حقوق زنان، منبعث از آیه‌های (1) و (34) سوره النساء می‌خوانند.

در قبال این جهل مرکب، هیچ قضاوتی رساتر از آیه‌ء (44) سوره النساء نیست که می‌فرماید:

ا لم تر الى الذين اوتوا نصيبا من الكتاب يشترون الضلالة و يريدون ان تضلوا السبيل (44 النساء)
ترجمه: آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (قرآن) به آنها داده شده بود، گمراهی می‌خرند، و می‌خواهند شما نیز گمراه شوید؟

حاکم هوسباز و مسؤولیت گریز

حامد کرزی که خود با قید سوگند به قرآن، وفاداری اش را به مندرجات قانون اساسی افغانستان علناً اعلام کرده است، از آغاز کارش تا کنون پیوسته به این قانون پشت کرده است. این سیاست باز مسؤولیت گریز که از سر هوسبازی طلایه دار لشکرکشی غرب به خاک مقدس ما شد، عمداً و از روی عناد پیوسته قانون اساسی را فدای تضامیم شخصی تباه کننده اش ساخته است. او که با عوام فریبی ویرانی کشور را در سی سال گذشته ناشی از خرابکاری احزاب سیاسی می‌خواند، در عمل عقد ناگسستنی ای با احزاب بدنام و جنگسالار بسته است. او اهم امور کشور را بدانها سپرده است. کرزی بدین هم اکتفا نکرده و برای ابقای قدرت خود و دسته کوچک مافیاهای نارکو دالر اش، حاضر است همه مقدسات، اصول و ارزشها را قربانی کند. به سلسله همین تبهکاریهای تاریخی اش، او می‌گوید: این فتوای شورای سرتاسری علمای اسلامی افغانستان «یک دیدگاه شرعی وطن ماست و ما تمام مسلمان‌ها و افغانستان به آن پایبند هستیم».

ایجاد تقابل تحریک آمیز بین قانون اساسی افغانستان و شریعت اسلامی، هنگامی از جانب رئیس جمهور و شورای علما دامن زده می‌شود که طرح خاور میانه بزرگ ایالات متحده امریکا به صورت دراماتیک از نگاه نیروی انسانی با نخبگان سلفی و بنیاد گرایان رنگارنگ تجهیز می‌گردد. مادامی که کشورهای اسلامی پیشرفته تر نتوانند از این عقبگرد تاریخی در امان باشند، هیچ تضمینی وجود ندارد که کشور محبوب ما در گرداب اوهام قرون وسطایی خادمان آل سعود فرو نرود.

باید به خود آمد

فتوای شورای علما اقدام منحصر به فردی نیست که بتوان مانند برخی سازمانهای جامعه مدنی از کنار آن گذشت. بیش از صد سال می شود که افغانستان در روند مدرن سازی اش، از ناحیه چنین برداشتهای متحجر و بدوی از اسلام، تاوانهای گرانی پرداخته است. شورشهای بد فرجام مذهبی علیه شاه امان الله، ظهور طالبان و گرایشهای اخیر در شورای علما همه سر و ته یک کرباس اند. بنا بر این لازم است تا آثیر خطر را هرچه زودتر به صدا درآورد، زیرا واگذاری دولتهای سرزمینهای اسلامی به نیروهای عقبگرای مذهبی یکی از راه حلهای عملی ای می باشد که همین حالا از تونس تا پاکستان در دستور کار غرب قرار دارد. مناسبات عقبمانده اجتماعی در این کشورها از قرنهای بدینسو هیچگونه روی تغییر به خود ندیده اند. پولهای سرشار پترو دالر عربستان سعودی پشتوانه ترویج وهابی گری و سلفی گری است و می خواهد در این جوامع پسمانده برایش پایگاه های ابدی دست و پا کند. اینها همه دست به دست هم داده اند و صحنه سیاسی را پیچیده تر می گردانند. شگفت انگیز نیست هرگاه امپراتوری سازان امریکایی بخواهند ابزار دموکراسی را که یکی از سوغات های تمدن سوداگرانه شان برای سایر کشورهای جهان می دانند، از فلسفه و محتوای آن تهی گردانند و وسیله ای جهت به قدرت رساندن سلفیهای قرار دهند که جز قدرت و پول به هیچ فردایی نمی اندیشند. به خود آمدن به معنای آنست تا با توجه به همه تجارب تاریخی ای که در کشورهای اسلامی نظیر افغانستان برای مدرن سازی صورت گرفته اند، راه نجات عملی را از این تهلکه جستجو کنیم. همین برداشت شورای علمای افغانستان یک درس است. مادامی که در کشوری چون افغانستان نخبگان حاکم و اپوزسیون مسلح بخواهند در تظاهر به شریعت مداری از همدیگر گوی سبقت ببرند، وضع دشوار تر می شود. در کشوری که شریعت اسلامی منبع اصلی قانون گذاری خوانده شود، هیچ نیروی ترقیخواه و تحول طلبی که بخواهد از طریق وفاق مردم نظام سیاسی بهتری را نوید دهد، نمی تواند اهمیت دین را نادیده بگیرد. به طور مثال، شورای علما با اعلامیه اش می خواهد وضع محدودیتها بر زنان را ملهم از آیه های (1) و (34) سوره النساء نشان بدهد. این در حالی است سوره النساء با 176 آیه اش یکی از سوره های نادر قرانکریم است که به تقنین پرداخته است. بخش

اندکی از 144 سوره و 6236 آیه قرانکریم، به قانونگذاری عنایت فرموده است. بیشترین آیات قرانی معطوف به پرورش روانی و اخلاقی انسان مطابق به الگوی انسان کاملی است که صفات آن در کتاب خدا مذکور اند. همین آیه های (1) و (34) سوره النساء هرگاه با یک بینش علمی عمیق و در بستر متحول زمانه ترجمه و تفسیر نگردند، می توانند بسیار مسئله ساز باشند.

سطح تحصیلات دینی مبلغان و ملا امامان دینی در افغانستان حتا در مقایسه با کشور پاکستان بسیار نازل است. به همین دلیل است که روابط مرادی و مریدی در حوزه های دینی، ملاها و مولویهای افغانستان را چنان فریفته استادان پاکستانی شان ساخته است که از فرط وابستگیها، استقلال کشور را نیز دو دسته تقدیم دیوبندیهای سلفی گرای آن سامان می کنند. بنابراین اینها هرگز قادر نخواهند بود در مسائل عظمای دینی به ویژه ترجمه و تفسیر قرآن چنان اظهار نظرهای کارسازی کنند که با مقتضیات زمان حال سازگاری داشته باشد.

شمار اندک ازهری های ما نیز منها اقتدار جنگسالارانه و روابط مشکوکی که با قدرتهای منطقه یی دارند، کدام مرجعیت دینی ندارند. آنها یا از عهده این کار برنمی آیند و یا اینکه دغدغه انجام دادن چنین خدماتی را ندارند.

برای عده ای از مردم، آن قشر از مکتب رفتگان و تحصیل یافتگان کشور که در دههء چهل خورشیدی به جریانهای اسلامی روز پیوستند، مایه امید پنداشته می شدند تا اندک نوری بر تاریکهای محیطهای بد آموز مدرسه ها بتابند. اما از بخت بد، شتافتن چهار نعل این گروه به سوی قدرت سیاسی وبه ویژه در محیطهای سنت زدهء پاکستان، این دین پناهان سیاسی را که از آموزشهای پایه یی دینی برخوردار نبودند، در موقعیت منفعلی قرار داد و محافظه کار تر از محافظه کاران دینی زمانه گردانید .

با همه ناتوانیها، ملاها و مولویهای افغانستان برعکس همه آموزشهای قرآنی می روند تا به یک کاست روحانی نفوذ ناپذیر و حاکم تبدیل گردند. آنها خود را " ولی"، " وکیل" و "مسیطر" بر مردم می دانند. طالبان که فقط معلومات اندک دینی داشتند، بدون ذکر صفت "کرام" در کنار نام شان، اعلامیه ای بیرون نمی دادند. اعضای شورای علما نیز خود را "سلاطین" مردم می خوانند. نثار احمد صدیقی رئیس دارالانشای شورای علمای افغانستان می گوید که افغانستان یک کشور اسلامی و سنتی است و براین اساس «علما بر قلوب مردم سلطنت و پادشاهی می کنند».

قرآن برای متخصصان زبان عربی و اهل کلام نازل نشده است. قرآن کتابی است که می تواند در همه زبانها و برای همه انسانها قابل درک باشد. اکنون در قدم اول بر علمای دینی راستین و روشنفکران صاحب صلاحیت است، تا با به راه انداختن مباحث و جنبشهای عملی در مورد انطباق دین با دنیای امروز یا مدرن، این انحصار علمای آنچنانی را بشکنند. ورنه هر روز ملا صاحبان از قرآن بیخبر، ماجرای تازه می افرینند. کم نیستند موضوعاتی مانند موسیقی، تسلیخ، آزادی بیان و غیره که آماجگاه حملات آنها گردند و هزار چند گاهی مشکلات دست و پاگیر تری برای اقشار مختلف جامعه پدید آورند.

تحول اجتماعی راستین که با تحول فرهنگی یا تحول در فرهنگ توده های عظیم انسانی همراه باشد، فقط می تواند از همین مسیرها بگذرد.

نمونه دانشگاه ازهر

جنبشهای اعتراضی ای که در کشورهای عربی شمال افریقا علیه رژیمهای آمرانه به راه افتادند، ونام «بهار عربی» به خود گرفته اند، بیانگر ناکامی یک نخلهء سیاسی حاکم و عدم آمادگی نیروهای تحول طلب برای برپایی نظام سیاسی واقعاً دموکراتیک می باشند. هنگامی که پایه های اساسی دموکراسی فراهم نگردند، ناگزیر انتظارات مردم به عکس خود مبدل می گردند و نظام های اقتدار گرا و تمامتگرا از دل انتخابات سر بیرون می کنند. دموکراسی نیز به یک بازی مضحک انتخاباتی برای تصرف قدرت مبدل می گردد. این چیزی است که در همه کشورهای شمال افریقا واقع شده است. امروز اخوان المسلمین، سلفیها و پیروان القاعده که به هیچ صورت اصول دموکراسی را بر نمی تابند، برندگان میدان اند.

از تابستان سال گذشته بدینسو که آگاهان پی بردند بنیاد گرایان اسلامی و سلفیها قصد تعیین سرنوشت مصر را دارند، بیم آن محسوس بود که آرمان تحول دموکراتیک ممکن است به یاس دیرپا مبدل گردد.

در این میان دانشگاه الازهر مصر به ریاست الطیب که تحصیل یافته دانشگاه پاریس و سوربون هم هست، با درک مسؤولیتهای ایمانی دست به کار شد. هدف دانشگاه الازهر این بود تا به استقلال اولیه اش برگردد و با حفظ خصلت و مرجعیت اسلامی اش، ملعبهء دست بنیاد گرایان و سلفیها نگردد.

دانشگاه ازهر تا اکنون در رابطه با تحولات اخیر در مصر دو سند ارائه کرده است. سند اولی در یازدهم جون سال گذشته و سند دومین در هشتم جنوری سال جاری انتشار یافته است.

سند اولی که با عنوان « سفارشات برای آینده مصر » انتشار یافته است، حاوی یازده نکته می باشد:

نکته اول ، « یک دولت ملی مبتنی بر قانون اساسی و دموکراتیک است که در آن همه شهروندان برابر باشند . شریعت یکی از منابع قانونگذاری می باشد». دولت مصر با تغییر «شریعت یکی از منابع قانونگذاری» به « شریعت منبع قانونگذاری» این سند را به نشر رسانده است.

نکته دوم، « برابری جهان شمول مرد و زن و آزادی اطلاعات است». نکته سوم ، « آزادیهای اساسی اندیشه و عقیده، حقوق بشر برای مردان ، زنان، اطفال ، اصل چند گونگی و اصل حقوق شهروندی یگانه معیار مسؤلیت در درون جامعه می باشد».

نکته چهارم، « روحیه گفتگو و احترام متقابل در مناسبات بین بخشهای مختلف ملت می باشد».

نکته پنجم، « احترام به قرارداد های بین المللی می باشد».

نکته ششم، « احترام به کرامت ملت مصر (در برابر بدرفتاریهای پولیس و

اردو)».

نکته هفتم، « پیشرفت در تدریس و تحقیقات علمی»

نکته هشتم، « اولویت قایل شدن به انکشاف و عدالت اجتماعی برای مبارزه با

فساد و بیکاری».

نکته نهم ، « تشنید روابط میان مصر و کشورهای عربی»

نکته دهم، « استقلال نهاد الازهر»

و سرانجام نکته یازدهم ، « الازهر یگانه نهاد با صلاحیت در رابطه با امور

اسلامی می باشد».

این سند الازهر توسط نیروهای دموکرات و لبرال، نیروهای اسلامی مختلف، فرقه های مختلف مسیحی مصر و حکومت مصر استقبال شده است.

برای تدوین این سند از روشنفکران مربوط به طیف های مختلف فکری و همچنان نمایندگان فرقه های مختلف مسیحی دعوت شده بود.

سند دوم در هشتم ماه جنوری انتشار یافته است. این سند بیشتر متمرکز به

آزادیهای اساسی است که در مورد حدود آن تفسیرهای مختلف و متضادی وجود دارد.

این سند به چهار نکته زیرین متمرکز بوده و در زمینه بصورت تشریحی می پردازد:

1. آزادی عقیده

2. آزادی اندیشه و بیان

3. آزادی تحقیقات علمی

4. آزادی در خلق آثار هنری و ادبی

در دیباچه این سند نوشته شده است که لازم میباشد تا « ارتباطی بین اصول جهانی

شریعت اسلامی و آزادیهای اساسی پیدا کرد»

نکته دلچسپ و مهم آن است که سند همیشه از « اصول شریعت» و « مقاصد

شریعت» یاد می کند. در اینجا منظور آن است که بین " مقاصد" شریعت و «

تصمیمهای شرعی» باید فرق گذاشته شود. چنین طرز نگرشی جولانگاه مهمی را در

چشم‌رس قرار می‌دهد که با توجه به زمان و مکان جلو تحجر و تنگ نظری را گرفته و انعطاف‌پذیری بیشتر را به وجود می‌آورد.

علاوه بر آن این سند، عملکرد گروه‌های اسلامیست‌را، بدون آنکه از گروه خاصی نام ببرد، در ارتباط با تطبیق شریعت مورد انتقاد قرار داده است. منظور از این انتقاد، عملکرد خشن سلفی‌ها می‌باشد که به نام «امر بالمعروف و نهی عن المنکر» آزادیهای اساسی مردم را پامال می‌کنند.

بهر صورت، آنچه الازهر به مثابه یک نهاد بسیار سرشناس تحصیلات اسلامی برای جلوگیری از گرایشهای تندرو اسلامی انجام داده است، می‌تواند برای علما و روشنفکران به مثابه یک نمونه قابل آموختن تلقی شود.

ناگفته نماند که مباحث پر مغز و بیشتر خردمندانه و کمتر احساساتی و شعاری در همین زمینه فوق‌العاده مهم در انترنیت و مطبوعات افغانی خیلی چشمگیر است ولی برای بنده مقدور نیست همه آنها را احاطه کنم و یا نقل نمایم. درین سلسله مبحث آتی را به دلیل اینکه در تلاش آسیب‌شناسی موضوع در مقیاس کلانتر شده است؛ بر می‌گزینم. آرزومندم شخصیت‌ها و نیروهای دارای احساس مسئولیت ملی و اسلامی بدین نکته‌ها توجه نهایی نموده به هر وسیله که میتوانند در تکثیر و توسعه آن بکوشند و از سایر عزیزان نیز توقع دارم که از خواندن و مطالعه و تدقیق و تعمق و تفکر کم حوصله نشوند و از "دانستن" و تماس یافتن با حقیقت‌های ناخوشایند ولی سرنوشتی‌دلگیر و هراسان‌نگردند.

مردم افغانستان جز با «دانستن» و عمیق و همه‌جانبه و روشن و شفاف "دانستن" نمیتوانند سرنوشت بهتری برای خود و نسل‌های آینده خود رقم بزنند و حتی مسلمان آگاه و وارسته باشند!

نادانی؛ مسلمانی نیست!

جباران مستبد بندهء نفس و شیطان در طول قرون با نگهداشتن مردم در تاریکی و بیسوادی و نادانی و دادن افسار آنان به دست منافقان عالم نمای دین فروش؛ اولین ارزش‌گرانها را که از مردم غارت کرده‌اند؛ حقیقت‌دین و مغنویت متعال بوده است و میباشد.

تقدم «اخلاق» بر «دین»

دوشنبه ۲۲ اسفند ۱۳۹۰ ساعت ۱۲:۰۰
کامیار

میگویند جوامع اسلامی بیشتر از اینکه توجه به اخلاق داشته باشد، برعکس بر فقه توجه داشته است. این همه توجه و آثار عظیم فقهی در تمدن اسلامی جا را برای اخلاق و اخلاقی زیستن تنگ کرده است. همانگونه که متفکران اسلامی به این مسئله اتفاق نظر دارند که محوریت اصلی در تمدن اسلامی با فقه بوده است نه با سایر علوم مانند فلسفه و عرفان.

اما چرا در جوامع اسلامی اخلاق اینقدر لاغر و بی‌روح بوده است؟ چرا اینقدر کم‌لطفی و حتی گفته‌میتوانیم بی‌مهری تام در برابر اخلاق وجود داشته است؟

فکر میکنم پاسخ اجمالی ای که میتواند تا حدی عقل را قانع سازد همان فقه محوری و مرکز‌گیزی از اصل ارزش‌ها بوده است. مناسب محوری، ظاهرگرایی و تکیه محض بر تقلید، عوامل عمده و اساسی این بی‌مهری‌های متداوم بوده است. البته در کنار این همه ناهنجاری‌ها وجود نظام‌های سیاسی مستند و عوام‌فریب نیز در این بی‌راهه تاریخ موثر و نقش‌آفرین بوده است. متفکرین بزرگ گفته‌اند که در جوامع استبدادی اخلاق رشد نمی‌کند، آنچه زار و نحیف میشود اخلاق است و آنچه رشد سرطانی مییابد ضد ارزش‌هاست.

اما حرف ما بر محور اخلاق می‌چرخد. نخست باید دانست که اخلاق چیست و در معنی عام کلمه چگونه تعریفی از اخلاق داریم.

متفکرین و عالمان اخلاق تعاریف زیادی بدست داده‌اند که «اخلاق عبارت از هنجارها و ارزش‌هایی که رهنمای عمل و اندیشه است. و همچنان گفته‌اند: اخلاق به کلیه رفتارهای آگاهانه و آزادانه‌ای گفته می‌شود که برای کلیه انسانها قابل تحسین یا تقبیح باشد.»

اخلاق میتواند تعاریف مختلفی داشته باشد که از آن می‌گذریم.

در جوامع دینی به ویژه جامعه اسلامی اخلاق شکل دیگری دارد. کسانی که جامعه روحانیت بر تن دارند، همه ارزش‌ها از جمله ارزش‌های اخلاقی را برگرفته از دین میدانند. اما هستند کسانی که با توجه به ابعاد وسیع این مقوله شریف آنرا فراتر از دین میدانند. اینجا پرسش‌هایی پدید می‌آید که آیا دین مقدم بر اخلاق است یا اخلاق مقدم بر دین؟ در اسلام سنتی تقدم بر دین است. دیدگاه سنتی مبتنی بر این اندیشه است که اخلاق در پرتو دین میتواند معنی پیدا کند. و یاهم پاره‌ای معتقدند اخلاق بدون دین اصلا وجود ندارد.

اما در مقابل دیدگاه سکولار اسناده است. سکولارها معتقدند حوزه دین از اخلاق کاملا مجزا است و اخلاق به لحاظ معرفت‌شناختی، وجود‌شناختی هم مستقل از دین است و هم مقدم بر آن. سکولارها منشأ اخلاق را عقل و وجدان اخلاقی میدانند در حالیکه نگاه سنتی به دین منشأ اخلاق را دین میدانند.

پاره‌ای از نواندیشان دینی به لحاظ وجود‌شناسی معتقدند که احکام اخلاقی بخشی از مستقلات عقلیه‌اند.

دیدگاه نواندیشان دینی نیز تا حد زیادی همین نگاه سکولارها را از دین و اخلاق بیان میکند. اما نکته‌ای را که نواندیشان دینی اضافه میکنند این است که اخلاق را مقدم بر دین بدانیم، آنگاه اخلاق مبنای اساسی میشود برای دین‌داری و دین‌شناسی.

روشنفکران و نواندیشان دینی معتقدند که ترکیب اصول و ارزش‌های اخلاقی با باورهای دینی میتواند اخلاقی زیستن را در میان دینداران بیشتر سازد.

نواندیشان دینی می‌گویند زمانیکه اصول و ارزش‌های اخلاقی با باورهای دینی ترکیب میشود، نتیجه این ترکیب متولد شدن مصادیق جدیدی است برای همان اصول اخلاقی. مثالی که میتواند توضیح بیشتری بر این مسئله داشته باشد این است که اگر دو فرد را مدنظر بگیریم که یکی اعتقادات دینی ندارد و دیگری دارای باورهای دینی است.

اگر فردی که اعتقادات دینی ندارد دروغ بگوید در حقیقت یک کار غیر اخلاقی را انجام داده است. اما فردی که دارای باورهای دینی است دروغ بگوید در عین زمان سه اصل اخلاقی را نقض و زیر پا کرده است. یکی اینکه دروغ گفته است. دوم اینکه کفران نعمت کرده است و سوم اینکه در امانت خیانت ورزیده است.

به این اساس دین در پرتو اخلاق میتواند کمک مضاعف در اخلاقی زیستن داشته باشد. اما در سیر و تحول دین دیده شده که دین میتواند نقش خیلی مخربی پیدا کند.

وقتی می‌گوییم دین، هدف ما فهم دین است. زمانیکه حکم به قتل و انگیزه به انتحار میدهد. این نقش دین بنیاد اخلاقی زیستن را واژگون ساخته و دین وسیله‌ای میشود برای تخریب و براندازی بنیادهای سالم جامعه اجتماعی. با تاسف فراوان که کارکرد دین در جامعه ما بیشتر مخرب بوده است تا اخلاقی و در پرتو اخلاق.

وقتی به مسیر تاریخ و گذر زمان مینگریم، درمی‌یابیم که تلقی غربی‌ها از اخلاق و مسلمانان از اخلاق متفاوت بوده است. غربی‌ها که بیشتر بر تقدم و مستقل بودن اخلاق از دین توجه دارند و مبنای منشأ اخلاق را عقل و وجدان اخلاقی میدانند بر تمایز اخلاق مرسوم و اخلاق آرمانی معتقدند در حالیکه دین مرسوم و موجود را می‌پذیرند اما به دین آرمانی معتقد نیستند.

ابوالقاسم فنایی نواندیش دینی معاصر ایران کتابی دارد تحت عنوان «دین در ترازوی اخلاق» وی در کتاب خود نکته‌سنجی‌های بسیار ظریفی پیرامون اخلاق، رابطه آن با

دین دارد. در آن کتاب تفاوت های دیدگاه مسلمانان و غربی ها از اخلاق را تبیین نموده که شایسته تذکر است. وی مینویسد: «از نظر مسلمانان اخلاق بالذات مقوله ای فردی و اخروی بشمار میرود، یعنی با درون و روان آدمی سر و کار دارد و معطوف به اصلاح و تهذیب و پیرایش نفس و روان آدمی و متکفل سعادت و فلاح و رستگاری اخروی شخص فاعل است و نقش آن در تنظیم روابط اجتماعی بالعرض و تبعی است.»

اما دیدگاه غرب از اخلاق خصوصاً دنیای مدرن را متکی بر عوارض و نگرش زیر بیان کرده اند: «در جهان مدرن امروزی غرب، اخلاق اولاً و بالذات نهادی اجتماعی به شمار میرود، که ناظر به روابط افراد و سایر نهادهای اجتماعی و مبنایی برای همکاری جمعی است و نقش و کارکرد اصلی و اولیه آن تأمین و تضمین رفاه و خوشبختی جمعی و دنیوی میباشد و تأثیر آن در کمال و سعادت فردی و اخروی بالعرض و تبعی است. فلسفه اخلاق در تمدن غرب دقیقاً همان نقش و جایگاهی را دارد که فقه در تمدن اسلامی دارد و فلسفه اخلاق در حقیقت فقه جهان مدرن و فیلسوفان اخلاق، فقیهان جهان مدرن اند.»

نکته مهم و اساسی که نواندیشان دینی بدان معتقد اند جایگاه و نقش اخلاق و فقه در جوامع غربی و اسلام است. فقه محوری و تأکید فراوان فقها به احکام عبادی (عبادات بدنی) دین و شریعت را از کارکرد اصلی و اساسی آن که تکیه بر محور توحید و اهداف اخلاقی و معنوی است کنار زده است. این حرفی است که صد ها سال قبل امام غزالی بخوبی بدان پی برده بود. حرف او در این زمینه صراحت دارد و ابهامی در آن دیده نمی شود. او میگفت «اخلاق در پای فقه قربانی شده است.»

همانگونه که در شروع کلام گفتیم، وقتی به منابر مساجد نگاه میکنیم مبینیم که عطف توجه به فقه بوده است. چگونه نماز باید گذارد، چه گونه مراسم حج را به جا باید آورد، چگونه باید وضو گرفت و...

اما به ندرت دیده شده که یک روحانی (ملا و یا مولوی) از فضیلت های اخلاقی، که ریشه در روابط سالم اجتماعی دارد حرفی به میان آورده باشد. این بی مهری های سهمگین بر پیکر اخلاق، جامعه اسلامی خصوصاً جامعه ما را چنان به سوی بد اخلاقی، روابط ناسالم اجتماعی، بی تفاوتی ها ضد ارزش های اخلاقی یعنی دروغ گفتن، ریا ورزیدن، غیبت کردن، خشونت ورزیدن، تعدی و تجاوز روا داشتن و... سوق داده است که عنان از دست همه رفته است. اگر مبالغه نکرده باشم همیشه و خاصاً در ادای نماز های جمعه تأکید پیش نماز ها بر ادای نماز است. همیشه گفته میشود نماز ستون دین است، نماز حرف زدن با خداوند است، کسانی که نماز های پنجگانه را ادا نمی کنند به انواع گوناگون مصائب و غضب خداوند دچار خواهند شد و از این قبیل حرف ها. اما یک روز گفته نشد که چرا نماز میخوانیم؟ چرا روزه میگیریم؟ چرا حج میکنیم؟ وقتی ما خدای متعال را بی نیاز از همه چیز میدانیم پس چرا خداوند تأکید بر خواندن نماز و گرفتن روزه دارد؟

اگر دقیق و عمیق بر این آموزه های قرآنی نگاه شود چیزی که پیامبر و کتاب خدا دنبال آن بوده است توحید و مکارم اخلاقی است. اخلاقی زیستن محوری ترین و اساسی ترین عنصریست که در قرآن و احادیث پیامبر صراحت دارد. پیامبر بعد از ماه ها خلوت در غار حرا که بر فراز شهر مکه بود، به یک نگاه از مردم و اجتماع موجود منفصل و به خدا متصل گردید. در اثر این مرتاضی ها و تهذیب نفس آماده پذیرش سخن خدا گردید که جهانی خیر برای بشریت و خاصاً برای اعراب بادیه نشین قرن شش و هفت میلادی داشت.

وقتی اعراب قرن هفتم میلادی را مطالعه میکنیم واقعا درمی یابیم که جامعه انسانی آن قوم و آن سرزمین به سوی نابودی روان بود. آن سرزمین به هدایت گر نیاز داشت تا فضایل اخلاقی را جانشین ضد اخلاقیات بسازد. مردم را از پراکنده گی در پرستش معبود ها، به پرستش یک معبود حقیقی که پیامش سراسر برای انسانی زیستن و اخلاقی زیستن است هدایت کند.

همه متفکران دینی به این مسئله اتفاق نظر دارند که عوامل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، روابط ناسالم اجتماعی آنزمان حکم میکرد که پیامبری مبعوث گردد تا این اعراب جاهل را بر سبیل هدایت سوق دهد.

هستند کسانی که افکار منجمد و فاقد برهان را به زبان می آورند که گویا مبعوث شدن پیامبر در عربستان هیچ ارتباطی با روابط اجتماعی و نیازمندی های قرن هفتم میلادی نداشته است.

این افراد دین را فرا تاریخی و پیامبر را یک موجود فرا انسانی میدانند و ثابا رابطه پیامبر با اجتماع و رابطه لاهوت با ناسوت را اموری غیر زمینی و کاملاً انتزاعی میدانند. آنها معتقد اند که بدون دلیل و علتی خداوند خواسته است پیامبری را برعرب برگزیند. خوشبختانه این دیدگاه اکنون پیروان چندانی ندارد. کسانی که تاریخ ادیان را مطالعه کرده اند میدانند که همه ادیان بنابر مقتضیات تاریخی و فرهنگی بنا شده اند. و رابطه تنگاتنگی با محیط و اجتماع داشته اند.

در هر محل و منطقه ای که بحران اخلاقی به اوج میرسد روابط سالم انسانی به هم میخورد نیاز به هدایت و هدایت گر دارد. منتهی امروز که ما نیازی به هدایت گر دیگر نداریم به این معنی است که ادله درون دینی ما به ما آموخته است پیامبر آخر یعنی محمد(ص) خاتم پیامبران است و بعد از وی دیگر پیامبری نخواهد آمد. اما از منظر بیرون دینی اگر نگاه کنیم، هیچ دلیلی قطعی برای خاتمیت وجود ندارد. اکثریت فیلسوفان مسلمان همین عقیده را دارند که به لحاظ معرفت شناسی بیرون دینی هیچ دلیلی برای خاتمیت پیامبر وجود ندارد.

همه مسلمان و غیر مسلمانان که به ادیان ابراهیمی قبل اسلام معتقد اند اعتراف دارند که همه کتاب های آسمانی از جمله قرآن کتاب هدایت است. برآستی وقتی به قرآن مراجعه میکنم، چیزی که زیاد مورد توجه قرار میگیرد و تاکید خدای متعال به آن بیشتر رفته است این است که خدای یکتا را عبادت کنید و راستگو باشید. در همه قرآن وقتی نگاه میکنم عبادت خدای یکتا با مکارم اخلاقی عجین است. این اخلاق است که انسان را انسان معرفی میکند. حتی دین را در پرتو اخلاق قبول داریم اگر دین عقلانی و اخلاقی نباشد به چه کاری خواهد آمد؟ اگر دقت کنیم خداوند از انسان ها بیشتر اخلاقی زیستن را خواسته است. اگر انسان که به قول قرآن خلیفه خداوند است متصف به اوصاف خداوندی شود، آنگاه است که انسان اخلاقی و انسانی که خدا خواسته است متولد میشود.

همچنانی که گفته اند اخلاقی زیستن می تواند یکی از اهداف بنیادی آفرینش باشد. در قرآن کریم در مورد هدف آفرینش ذکر شده است که « و ما خلقت الجن و الانس الی لبعیدون . جن و انس را آفریدم تا مرا عبادت کنند » در این آیه کریمه تصریح شده است که بخشی از مفهوم عبادت الهی به معرفت الهی بر می گردد و بخشی از این معنا را اخلاقی زیستن تشکیل می دهد. کسانی به بندگی حق تعالی موفق هستند که خود را به اسما و صفات الهی به مقداری که در توان دارند ، مزین کنند . پس ما زمانی می توانیم لایق بندگی خدا باشیم که متصف به اخلاق الاهی باشیم و خود را به صفات الاهی نزدیک کنیم.

این اخلاقی زیستن را بسیار به صورت آشکار و صریح میتوان در احادیث پیامبر گرامی اسلام نیز مشاهده کرد. او خود میگفت که من آمده ام تا مکارم اخلاقی را در میان شما مکمل سازم.

بدون تردید نیاز به اخلاقی زیستن داریم . قرآن از اخلاقی زیستن به عنوان حیات طیبه تعبیر کرده است.

در سوره نحل آیه ۹۷ چنین آمده است : « مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ . هرکسی که عمل صالح انجام دهد (صالح به معنای آنچه که شایسته است گفته می شود)، چه مرد باشد و چه زن. همینکه خدا وند در قرآن میگوید و پیامبر در احادیث خود میگوید اکثرا اخلاقی زیستن را می آموزانند. مانند دختران تان را زنده به گور نکنید(دستور اخلاقی) به هموعان تان کمک کنید(دستور اخلاقی) همیشه درکارهای تان عدالت نماید.(دستور اخلاقی) اگر شما سیر و همسایه شما گرسنه باشد شما مومن نیستید(دستور اخلاقی) اگر دشمن در صدد کشتن شما و مزاحمت به شما نباشند به آنها حمله نکنید(دستور اخلاقی) با زنان تان رفتار نیک داشته باشید(دستور اخلاقی) پیام محبت و یکتا پرستی را به همه جهانیان برسانید(دستور اخلاقی) نظافت جز ایمان است (دستور اخلاقی) دروغ نگفتن، حسادت نه ورزیدن، ظلم نکردن، به مال مردم تعدی و تجاوز نمودن، سود نخوردن و سایر هدايات از این قبیل که همه اخلاقی اند و کسی در آن شکی ندارد. بلاخره اخلاقی زیستن محوری ترین حکمی است که متوجه انسانهاست.

دینی که در آن از اخلاق و ارزش های اخلاقی چیزی وجود نداشته باشد اصلا دین نیست.

تمام عبادات مانند نماز، روزه، زکات، حج و... همه و همه برای این است تا انسان مقام انسانی خود را که در آن اخلاقی زیستن است خوب درک کند. عبادت خدا همان

خاضع شدن دل و روان انسان در مقابل موجود قادری است که سلطه مطلقه بر همه هستی دارد. یکی از محوری ترین درس ادیان برای انسان ها همین است که برای انسان ها بگوید که شما انسان هستید نه خدا.

خاضع بودن انسان نزد خدا همین معنی را میدهد. همین که ما نماز میخوانیم خم میشویم و به خاک می افتیم، همین خم شدن جسم ما درحقیقت نشان دهنده و تجلی کننده روان و قلب ما است. تا قلب و دل ما در مقابل آفریننده هستی خاضع نباشد عبادت ما چندان ارزشی نخواهد داشت.

خضوع جسمی بدون خضوع درونی به وضع شاگردی میماند که در طول سال هیچ غیرحاضری ندارد و همیشه در صنف حاضر بوده ولی به درس توجه نداشته بلاخره نتیجه غیر از ناکامی چیز دیگری حاصل آن شاگرد رو به قبله و دل به بازار حاصل نخواهد شد. نکته ایکه بنده به آن رسیده ام و شاید دیگران هم همین حرف را گفته باشند این است که اخلاق و دینداری ما در قرن بیست و یک میلادی شباهت زیاد به اخلاق و دین باوری غربیان در دوره باستان داشته است. همانگونه که تمدن غرب را به سه مرحله تاریخی یعنی باستان، میانه و جدید تقسیم بندی کرده اند نگاه و معرفت شناسی مرحله باستان را که به قرن دوازده و سیزده میلادی بر میگردد میتوان با دین داری عظیمی از مسلمانان امروز مقایسه کرد.

دین خزانه عظیمی از هنر، علم، تکنالوژی، روش حکومت داری و... بود که پاسخگوی تمام نیازمندی های بشری پنداشته میشد. معرفت شناسی ارسطوی، بطلموسی و جالینوسی با باورهای دینی آنزمان چنان عجین شده بود که فرار از آنها ممکن نبود. دین در همه امور حرف اول و آخر را میزد، دین هم ارزش ها را معین میساخت و هم روش ها را.

یکی از عوامل مهم و مبنایی که چشم غربی ها خاصاً اروپایی ها را به جهان بیرون جلب و جذب کرد، جنگهای طولانی صلیبی بود.

آنها از حصار بسته کلیسایی داشتند بیرون میشدند و با جهان بیرون در هم می آمیختند. این حوادث که روز تا روز به ابعادش افزوده میشد و شکل گیری آن گسترش میافت بنیاد فکری و اعتقادی قرون وسطی را به لرزه در آورد. این حوادث عظیم منجر به تحولات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، علمی و فنی در جهان مغرب زمین شد. این تحولات عظیم بنیاد های نگرش قرون وسطی را از دین و اخلاق مرسوم که با باور های دینی ترکیب شده بود متحول نمود. سرانجام این تحولات منجر به متولد شدن «کلام جدید» در آن دیار شد. تقابل علم دین سرانجام منتهی به جایگاهی شد که هم علم و هم دین موفق خود را پیدا نمودند.

اما این تحولات در جوامع شرقی به ویژه اسلامی به دلایل و عوامل فراوانی که موجود بوده رخ نداده است.

یکی از عواملی که نواندیشان دینی بدان انگشت می نهند، توهم استغنائی بود که در میان امت مسلمة و مراجع دینی ما پدید آمد. همانگونه در تاریخ ذکر آن رفته است این توهم استغناء ناشی از این دید گاه نادرست و نا صواب پدید آمد که قرآن داریم پس چه نیازی به علوم دیگر. این توهم استغناء چنان ذهن و وجود مسلمانان را در خود گرفته بود که تمام مشکلات فرهنگی، علمی، فنی و اجتماعی خود را در گروی قرآن و شریعت میدیدند.

بعلاوه دهها عوامل دیگر. امروز که در قرن بیست و یک زندگی میکنیم، این اندیشه نادرست هنوز هم در میان اکثریت مردم پا برجاست.

در کشور ما که جهل و فقر بیداد میکند این سوء تعبیر و برداشت نادرست به قوت خود باقیست. مردم ما هنوز هم اکتشافات و اختراعات علمی و فناوری امروز را در آیات قرآن و احادیث پیامر گرامی اسلام جستجو میکنند. بیاد دارم که یکی از روحانیان منطقه ما برای اختراع کامپیوتر، تلفون موبایل (همراه)، انترنت... آیات قرآن را میخواند و استناد میکرد که همه این وسایل که امروز غربی ها (کافر ها) به آنها مباحثات و افتخار میکنند که ما کشف و اختراع کرده ایم، چهارده قرن قبل قرآن کریم همه این مسایل و فناوری ها را گفته است. اگر آنها امروز فهمیده اند، ما چهارده قرن قبل می فهمیدیم!!

این برداشت های ناصواب خیلی زیاد است استدلال برای فهم درست از این آیات حکم کفر و الحاد را برای استدلالگر داراست.

مسلمانان به ویژه مسلمانان کشور ما با یک نابهنگامی جدی روبرو هستند. این نابهنگامی ناشی از آنست که جسماً در قرن بیست و یک زندگی میکنیم، اما فکر، ذهن و

معرفت ما مربوط به قرن‌ها قبل است. به لحاظ معرفتی ما در دروه باستان که مغرب زمینی‌ها زندگی میکردند زندگی میکنیم.

به سبب همین نابهنگامی ما دچار یک بحران فکری جدی شده ایم از یک سو تحولات عظیم علمی و معرفتی، از سوی دیگر جزم اندیشی و انجماد فکری ما.

اما باید اذعان کرد که به سبب تحولات فرهنگی، اجتماعی ای که طی یک و نیم قرن اخیر در جوامع اسلامی اتفاق افتیده، فهم‌های پیشین و درک ما از دین و دیانت را از نظر «اخلاقی» و «علمی» نامقبول و نا پذیرفتنی ساخته است.

نواندیشان دینی که کارکرد دین را بیشتر در حوزه اخلاق و معنی بخشی به زندگی انسان میدانند معتقد اند که بدون یک تفسیر تاریخی از دین نمیتوان این نا مقبولی را از دامن دین زدود.

محمد مجتهد شبستری که یکی از نخبان عرصه نواندیشی دینی است. تفسیر تاریخی از دین را یکی از راهکارهایی میداند که میتواند اهداف اخلاقی و معنی بخشی به زندگی انسان را که دین ادعای آنرا دارد تفسیر کند.

ایشان در این زمینه چنین میگویند: «تفسیر تاریخی این است که کوشش کنیم به آن زمینه‌های تاریخی - اجتماعی که آن متون در آغوش آنها به وجود آمده و ناظر به آن‌ها شکل گرفته به قدر امکان معرفت پیدا کنیم و محتوای آن‌ها را به مثابه گفتگوی متن با آن زمینه‌ها بفهمیم. جدا افتادگی متن‌ها از زمینه تاریخی و اجتماعی آن مهمترین سبب طرد آن‌ها از سوی نسل نقد اندیش مسلمان در عصر حاضر است.»

گفته‌های ایشان این مطلب را میرساند که به لحاظ فاصله تاریخی ای که ما با نزول قرآن داشته ایم، و اهداف اخلاقی راکه قرآن در آن بستر تاریخی و اجتماعی بیان کرده است دریابیم. یعنی محتوای اصلی پیام را از زمینه‌های تاریخی و اجتماعی آن جدا کنیم. فهم محتوای قرآن در بستر آن زمینه‌های تاریخی و نیاز مندی‌های اجتماعی جامعه عرب بادیه نشین اکنون نمیتواند مقبولیت داشته باشد.

ایشان با انتقاد شدید از احکام جزایی اسلام که اکنون از آن به عنوان خشونت علیه انسان یاد میشود ناسازگاری این احکام جزایی را که در متن مقدس آمده است نامقبول میخواند و چنین مینگارند «آنچه امروز فقیهان سنتی از آیات بریدن دست درد، زدن همسران در مواقع استنکاف از روابط زناشوئی، تنظیم ارث، تعدد زوجات، قصاص بدن و اعضا، قتال و جزیه، محاربه و افساد فی الارض و ... می‌فهمند از نظر اخلاقی و در پاره‌ای از موارد به سبب تغییرات فاحش که در واقعیات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه‌های اسلامی و روابط بین المللی آنها پیش آمده است نامقبول می‌نماید. فقیهان مفاد آن آیات را مجموعه‌ای از احکام ابدی فهمیده‌اند و این فهم مشکل ساز شده است.»

نواندیشان دینی پاره‌ای فراتر گذاشته و میگویند پاره از مطالب در قرآن موجود است که با مسلمات عملی جهان امروز ناسازگار است مانند آیه که می‌گوید نطفه مرد از میان «صُلب» و «ترائب» (سوره 76، آیه 7) بیرون می‌آید.

به همین دلیل است که متفکرین و نواندیشان دینی اذعان دارند که اگر می‌خواهیم الهام بخشی معنوی و اخلاقی قرآن در میان مسلمانان حفظ شود باید از آن متون که به عنوان مثال آوردم «تفسیر تاریخی» داده شود.

اگر از بحث بیرون نرفته باشیم در یک جامعه دینی راه سعادت و راه شقاوت از دین میگذرد. راه سعادت آن است که دین را در پرتو اخلاق تفسیر کنیم تا سعادت بخش و معنا بخش به زندگی باشد.

در قرآن کریم اولین آیه سوره مبارکه بقره میخوانیم که: «الم ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین.» این کتاب برای رهنمایی و هدایت کسانی است که متقی اند. فردیکه متقی نیست، این کتاب نمی‌تواند برای وی هدایت آور باشد. فرد متقی یعنی کسی که همه «فضایل اخلاقی» را در وجود خود دارد.

مولانای بزرگ در این زمینه شعر بسیار پرمغزی دارند:

زانکه از قرآن بسی گمراه شدند * زین رسن قومی درون چاه شدند
مر رسن را نیست چرمی ای عنود * چون ترا دعوای سر بالا نبود

انسان باید قبل از ورود به قرآن «دعوای سر بالا» داشته باشد. قرآن رسنی است که اگر انسان خواسته باشد با آن از درون چاه به بیرون می‌آید و در عین زمان رسنی است که میتواند انسان خود را درون چاه ببرد. به قول دکتر سروش دین از حیث هدایت و ضلالت جهت دار نیست دین نردبان است، چراغ است برای کثیری هدایت است برای کثیری ضلالت. هدایت برای کسانی است که قبل از ورود به قرآن دارای مجموعه‌ای از

فضایل اخلاقی باشند. بدون داشتن فضایل اخلاقی، ورود به قرآن جز ضلالت، انحراف، و سقوط چیز دیگری در قبال نخواهد داشت.

اگر دین را بر فراز اخلاق قرار دهیم آنگاه دین فتوا به قتل، خشونت، انتحار و... میدهد و بنیاد زندگی سعادت بخش را شقاوت بخش میسازد.. امروز دینی که ما حامل آن هستیم بیشتر خشونت محور است تا سعادت محور. این خشونت بخشی از اخلاق مرسوم جامعه ماست که با ترکیب شدن با باورهای دینی فرمان به قتل و انتحار و حتی قرآن سوزی میدهد.

اسلام خشونت محور را در اهانت آمریکایی ها به قرآن کریم در پایگاه بگرام بخوبی دیدیم. در این اعتراضات ضد آمریکایی که ناشی از سوزاندن قرآن توسط آمریکایی ها بود سراسر کشور را به هیجان آورد و اعتراض را به خشونت مبدل کرد.

قرآن سوزی آمریکایی ها به هیچ وجه قابل توجه نیست. توهین به مقدسات عمل ضد اخلاقی و ضد اسلامی است اما در عین حال خشونتگری و آتش زدن دوکان ها، موتر ها نیز عملیست غیر اخلاقی و غیر اسلامی.

همه دیدیم که این عمل آمریکایی ها با حرکت های کاملا مدنی توسط سایر کشور های اسلامی محکوم شد اما در کشور ما با خشونت ورزی ها و سوء استفاده از احساسات مردم بیشتر از 40 کشته بر جا گذاشت.

کسانی که در این خشونت ها شرکت داشتند نه از احکام الهی آگهی درستی داشتند و نه بدان عمل میکردند. اینها و ده ها مسایل دیگر نشان میدهد که خشونت و تعصب زمانی که با باورها های دینی ترکیب میشود، مصادیق جدید متولد میشود که میتوان به آنها جنایت ورزی، وحشیگری، آدمکشی و... نام نهاد.

(برگرفته از وبسایت

جاودان)